شماره 1894

**محرومیّت بشر از شناخت مقام ولایت**

أَعُوذُ بِاللَّهِ‏ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَ إِقَامَ الصَّلَاةِ وَ إِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ [[1]](#footnote-1)

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می‌کنند و انجام کارهای نیک و برپا داشتن نماز و ادای زکات را به آنان وحی کردیم و آنان فقط ما را عبادت می‌کنند.

**هر نوش این عالم با نیش همراه است**

# امروز روز ولادت مولای ما امام امیرالمؤمنین علی علیه السّلام است. به تناسب امروز که روز عید بزرگ ما است آیۀ مربوط به امامت خوانده شد. قبل از اینکه توضیح آیه را عرض کنم این نکته قابل ذکر است که عالم مادّه و طبیعت بنا بر مصلحت حکیمانۀ خداوند بر اساس اختلاط و امتزاج نهاده شده است. در این مادّه و طبیعت، حقّ و باطل با هم مخلوط شده است. نور و ظلمت با هم توأمند. گل در کنار خار نهاده شده است. شب ظلمانی به دنبال روز روشن فرامی‌رسد. این عالم نوشش با نیشش همراه است. در مقابل موسای کلیم علیه السّلام فرعون ایستاده است. در مقابل ابراهیم علیه السّلام نمرود جبّار ایستاده است. در مقابل سلمان و ابوذر، ابوجهل و ابولهب ایستاده‌اند. در مقابل علی علیه السّلام معاویه ایستاده است. از پستی این عالم همین بس که مردم، هم به امام علی علیه السّلام گفتند یا امیرالمؤمنین! و هم به معاویه گفتند یا امیرالمؤمنین!

# حقّ خالص و نور محض فقط در قیامت

# از این رو در عالم مادّه و طبیعت، حقّ خالص و نورِ محض در میان مردم پیدا نمی‌شود. فقط در روز قیامت که برپا شد همه چیز از هم جدا می‌شود؛ نور و ظلمت از هم جدا می‌شود، حقّ و باطل از هم جدا می‌شود:

# وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ [[2]](#footnote-2)

# روزی که قیامت برپا شود همه از هم جدا می‌شوند، فرقه‌ها از هم فاصله می‌گیرند.

# فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ [[3]](#footnote-3)

# امّا کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند در بوستانی شاد و مسرور خواهند بود.

# وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ لِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ [[4]](#footnote-4)

# و امّا کسانی که کفر ورزیدند و آیات ما و دیدار آخرت را تکذیب کردند در عذاب الهی احضار می‌شوند.

# مؤمنین صالحُ‌العمل جدا می‌شوند در جنّات عَدْن هستند، کفّار و منافقین هم جدا می‌شوند و در جهنّم هستند.

# فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ [[5]](#footnote-5)

# میان جهنّمی‌ها و بهشتی‌ها دیواری کشیده می‌شود، آن سمت دیوار بهشتی‌ها غرق در رحمتند، این سمت دیوار هم جهنّمی‌ها غرق در عذابند.

# روز قیامت این‌گونه خواهد شد. فعلاً دراین دنیا، درعالم طبیعت این اختلاط و امتزاج هست.

# نیازمندی انسان به نور الهی

# انسان در این عالم احتیاج به نور دارد که حق را از باطل تشخیص بدهد و میان نور و ظلمت تفکیک کند. مثل اینکه در عالَمِ ظاهر آفتاب لازم است تا انسان راه را از چاه تشخیص دهد. در عالَمِ معنا و باطن هم جانِ انسان که رو به خدا حرکت می‌کند راه انسان در این حرکت از این عالم به سوی عالم خدا خیلی باریک و پرخوف و خطر است، شیطان و ایادی شیطان درّه‌ها ایجاد کرده کمندها افکنده‌اند. کارِ خیلی مشکل و پرخطری است، نور لازم است. انسان از چه کسی باید آن نور را بگیرد تا راهش را روشن کند؟

# «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»[[6]](#footnote-6)؛ خداوند نور آسمان‌ها و زمین است. آنکه نور محض است ذات اقدس حق تعالی است، او باید نور بدهد.

# وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ [[7]](#footnote-7)

# کسی که خدا نوری برای او قرار نداده باشد نور نخواهد داشت.

# اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ [[8]](#footnote-8)

# خدا سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند، آنها را از ظلمت‌ها به سوی نور بیرون می‌برد، او باید به سوی نور بکشاند.

# قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ [[9]](#footnote-9)

# از جانب خدا نور و کتاب مبین برای شما آمده است.

# خدا برای شما نور معیّن کرده است؛ هم امام و هم قرآن هر دو نورند که ما را راهنمایی کنند و از چاه بیرون بیاورند.

# مُبین، مهمترین صفت برای امام و قرآن

در قرآن کریم، هم کتاب **و هم امام** به **«**مُبین**»** توصیف شده شاید **مهم‌**ترین صفت برای کتاب و امام **همین مبین باشد چون مبین** مشتق از «اِبانه» است یعنی جدا کردن چیزی از چیزِ **دیگر.** آن چیزی که بتواند حق را از باطل جدا کند و نشان بدهد **قرآن و امام است** و لذا در قرآن هم به کتاب «مبین» گفته **شده است: «حم.** وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ**»[[10]](#footnote-10).** و هم به امام «مبین» گفته **شده است:** «وَ كُلَّ شَیْ‏ءٍ أَحْصَيْناهُ فی‏ إِمامٍ مُبينٍ»[[11]](#footnote-11).

هم امام مبین است و هم قرآن مبین است. و لذا فرمود: «وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»؛ خداوند امامانی قرار داده که آنها با نور الهی هدایت می‌کنند. آن نوری که خداوند عطا کرده تا با آن مردم را هدایت کنند در دست امامان معصوم علیهم السّلام است. از همین چند جملۀ این آیۀ شریفه چند مطلب استفاده می‌کنیم:

# جملۀ اوّل آیه: « وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً»؛ من که خدا هستم امام‌ها را قرار داده‌ام. این جمله نشان می‌دهد که امامت منصب آسمانی است و جعل الهی دارد. من امام معیّن می‌کنم نه اینکه سقیفۀ بنی ساعده تشکیل بدهید و ابوبکر و عُمَر را از آن بیرون بیاورید و بگویید این امام است. خیر، من امام تعیین می‌کنم، این مربوط به شما نیست. کارِ نصب امام کارِ من است به کسی مربوط نیست. همان‌طوری که معرّفی کردن پیغمبر کار من است، کسی نبود که پیغمبر را بشناسد و معرّفی کند، این کارِ من است. امام هم همین‌گونه است. من معرّفی می‌کنم جَعل، جَعل من است.

# انتخاب خلیفه منصب الهی

# وقتی که ملائکه به خدا گفتند: در جهان چه می‌آفرینی؟ خدا فرمود:

# إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً [[12]](#footnote-12)

# من می‌خواهم نمایندۀ خود را در زمین قرار بدهم.

# من این کار را می‌کنم. من جَعلِ خلیفه و جعلِ نماینده می‌کنم. کسی که از جانب من در روی زمین نمایندگی می‌کند و فرمان مرا انجام می‌دهد، من او را قرار می‌دهم. «إِنِّي جَاعِلٌ»؛ این جَعل، جَعل الهی است. منصب، منصب آسمانی است.

# يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ [[13]](#footnote-13)

# ای داوود! من تو را نمایندۀ خود به عنوان خلیفه قرار دادم، پس در میان مردم به حق داوری کن.

# دقّت می‌فرمایید که همه جا می‌فرماید من این کار را کردم. دربارۀ حضرت ابراهیم علیه السّلام داریم: «قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»[[14]](#footnote-14)؛ خداوند به او فرمود: من تو را برای مردم امام قرار دادم. «وَ إِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ»[[15]](#footnote-15)؛ خداوند ابراهیم را با حوادث گوناگونی آزمود. برای جناب ابراهیم علیه السّلام امتحانات سنگینی پیش آمده تا به امامت رسیده است.

# تفاوت ما با اهل سنّت در مسئلۀ امامت

# امامت امر ساده‌ای نیست، اهل سنّت خیال می‌کنند که امامت یعنی زعامت و حکومت. امام یعنی حاکم، هر کس می‌خواهد باشد. به زعم آنها اولوالامر کسی است که فرمان دست او باشد، هر کس می‌خواهد باشد، ما باید از او اطاعت کنیم. فرق ما با اهل سنّت همین جاست که آنها می‌گویند امامت یعنی حکومت و زعامت اجتماعی و این کار مردم است. خودِ مردم انتخاب می‌کنند، به خدا و به پیغمبر مربوط نیست. پیغمبر کارش را انجام داد. دین آورد و قرآن آورد و سپس رفت. ما هستیم که باید از قرآن نگهداری کنیم و حکومت تعیین کنیم. فرق ما با آنها در همین است.

# ما می‌گوییم نه این‌گونه نیست. امامت تنها حکومت نیست. حکومت یکی از شئون امامت است. امام چند شأن دارد، چند کار دارد. یکی از کارهایش حکومت است. شأن امام منحصر به حکومت نیست. کارهای دیگری هم دارد. نقطۀ افتراق ما با اهل سنّت همین است.

# مراحل سخت رسیدن به مقام امامت

# ما می‌گوییم منصب امامت، منصب جعلی، الهی و آسمانی است. او باید معیّن کند. نه اینکه شما جمع شوید امام و خلیفه معیّن کنید. خدا می‌فرماید: «وَ إِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ»؛ ابراهیم به این راحتی امام نشد، گرفتاری‌های گوناگون داشت، برای او حوادث فراوان پیش آمد. خدای ابراهیم، ابراهیم را امتحانش کرد. آزمایش‌های سنگین، واقعاً سنگین. او با بت‌پرستی مبارزه کرد، نمرود و اطرافیانش آتش افروختند تا بالاخره او را در آتش انداختند. این در هجده سالگی‌اش بود. نقل می‌کنند وقتی او را در آتش انداختند جبرئیل بین راه آمد و گفت حاجتی داری؟ گفت: به تو نیازی ندارم. تو هم گدایی من هم گدا. گدا به گدا که عرض حاجت نمی‌کند. این یک مرحله که او را در آتش انداختند.

# بعد از این مرحله به او دستور رسید که همسرت را که تازه بچّه به دنیا آورده او را در بیابان بگذار و بیا. یک زن جوان را با کودک نوزاد در بیابان بگذار و تو برگرد و بیا.

# امتحان دیگر این‌که وقتی این بچّه بزرگ شد و سیزده ساله شد، تو که پدر هستی سر بچّۀ سیزده ساله‌ات را بِبُر. گفتنش برای ما آسان است. پدر سر پسر را ببرد. ابراهیم گفت: چشم، اطاعت می‌کنم. قرآن می‌فرماید: ما او را از چند جهت امتحان کردیم، وقتی از امتحان پیروز درآمد، گفتیم: « إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً»؛ حالا ما تو را امام قرار دادیم، حالا قابلیّت داری که امامِ مردم بشوی.

# قرآن می‌فرماید: امام آن کسی است که خداوند او را جَعْل و معیّن می‌کند و با امتحانات فراوان تشخیصش می‌دهد. درخصوص این آیه امام جعفر صادق علیه السّلام می‌فرماید:

# إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ‏ عَبْداً قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيّاً [[16]](#footnote-16)

# خداوند تبارک و تعالی ابراهیم را بندۀ خود قرار داد قبل از آنکه او را نبی قرار دهد.

**حضرت ابراهیم چند مرحله طی کرده تا به امامت رسیده است. این حدیث نشان می‌دهد پنج مرحله را گذرانده است. مرحلۀ اوّل عبد یعنی بنده بود. عمده همین است، قدم اوّل بندگی است، مطیع فرمان من بود. هر کاری که می‌گفتم انجام می‌داد.** «وَ إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ نَبِيّاً قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ رَسُولاً»؛ او را به پیغمبری برگزید پیش از آنکه رسولش کند. **اوّل بنده بود بعد به مقام نبوّت رسید. چون بنده بود پیغمبرش کرد.** «وَ إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ رَسُولًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ خَلِيلاً»؛ و رسول خود ساخت پیش از آنکه خلیلش گرداند. **بعد از نبوّت به مقام رسالت رسید. پس سه مرحله طی شد؛ عبودیّت، نبوّت و رسالت.**

**البتّه همۀ انبیاء رسول نیستند، نبی هستند یعنی وحی به آنها می‌رسد امّا رسول نیستند که ابلاغ کنند. امّا رسول وظیفۀ ابلاغ دارد.**

«وَ إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ خَلِيلًا قَبْلَ أَنْ يَجْعَلَهُ إِمَاماً»؛ و خلیل خودش نمود پیش از آنکه امامش قرار دهد. **بعد از رسالت «خُلّت» است، او را خلیل کرده است. خلیل به کسی می‌گویند که خیلی دوست صمیمی است. کسی که دوستی در عمق جانش جای گرفته است. خدا ابراهیم را برای خودش «خلیل» گرفت. هر کدام از انبیاء لقبی دارند. حضرت آدم «صفیّ الله» بود. حضرت نوح «نجیّ الله» بود. حضرت موسی «کلیم الله» بود. حضرت عیسی «روح الله» بود. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلّم «حبیب الله» بود. حضرت ابراهیم هم «خلیل الله» بود. بنابراین مرحلۀ چهارم «خُلّت» بود و مرحلۀ پنجم هم امامت بود:**

فَلَمَّا جَمَعَ لَهُ الْأَشْيَاءَ قَالَ‏ إِنِّی جاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِماماً

چون **همۀ این مقامات را برایش فراهم کرد فرمود: من تو را امام مردم قرار دادم.**

**بنا بر این حضرت ابراهیم علیه السّلام چند مرحله گذرانده تا به امامت رسیده است. به همین سادگی نیست، رسیدن به مقام امامت مراحل دشواری دارد؛ عبودیّت، نبوّت، رسالت، خلّت و بعد مرحلۀ امامت. «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً»؛ منِ خدا امامان را به عنوان امامت جعل می‌کنم. تشخیص از جانب من است. تشخیص برای شما نیست که امام تعیین می‌کنید. کار امام چیست؟ «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»؛ فرمان ما به دست امام است. ما آن‌قدر او را بالا می‌بریم که فرمانِ ما به دست اوست. کدام فرمان؟ خودش معیّن کرده است:**

**إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ [[17]](#footnote-17)**

**فرمان او چنین است که هر گاه چیزی را اراده کند فقط به آن می‌گوید باش، پس بی‌درنگ موجود می‌شود.**

# من ایجاد می‌کنم، این فرمان من است که به دست امام داده‌ام. امام این قدرت را دارد که به اذن خدا می‌تواند ایجاد و اعدام کند، زمین را به آسمان و آسمان را به زمین، زن را به مرد و مرد را به زن تبدیل کند. حضرت ابراهیم علیه السّلام امام شد ولی همۀ انبیاء که امام نبودند. امام چنین است می‌گوید این دریا به راه و جادّه تبدیل شود. حضرت موسی علیه السلام اراده می‌کند و دریا به جادّه و راه تبدیل می‌شود، کوه را به چشمۀ خروشان تبدیل می‌کند. کوه، دریا می‌شود دریا، کوه می‌شود. اینها کار امام است. فرمان دست آنها است. «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»؛ با فرمان ما هدایت می‌کنند، کارها در دست آنها است. امام شدن به این سادگی نیست.

# مفهوم عصمت انبیاء و اولیای حق

# «وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ»؛ انجام کارهای نیک را به آنان وحی کردیم. جملۀ سوّم آیه عصمت است. هم من او را معیّن کنم، فرمان من در دست او باشد و هم این‌که باید معصوم باشد. هیچ گناهی ممکن نیست از او صادر بشود، حتّی فکر انجام گناه هم نمی‌کند تا چه برسد که گناه کند. نه اینکه نمی‌تواند اگر نتواند که کمالی نیست. دیوار هم نمی‌تواند گناه کند. خیر، پیغمبر و امام می‌توانند گناه کنند ولی گناه نمی‌کنند. چون بشر هستند: «قُل إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ»[[18]](#footnote-18)؛ بشر همه چیز دارد؛ شهوت و غضب در درجۀ اعلی و عقل در درجۀ اعلی، همه را دارد.

# پیغمبر در شهوت، در غضب و در عقل، کاملِ کامل است، آن‌وقت معصوم است. در عین حال که می‌تواند گناه کند نمی‌کند. چون ساختمان او طوری ساخته شده است که کمالِ معرفت به خدا را دارد و خود را در محضر خدا می‌بیند. این خیلی فرق می‌کند با ما که اصلاً خود را در محضر خدا نمی‌بینیم. ما یک چیزی می‌فهمیم، می‌گوییم خدا هست، پیغمبر هست، مع‌ذلک پیش خدا گناه هم می‌کنیم ولی امام خیر، خود را در محضر خدا می‌بیند.

# مثلاً الآن ما در محضر یکدیگر هستیم آیا ممکن است کسی لخت مادرزاد بشود و پشتک بزند؟ می‌تواند ولی این کار را نمی‌کند چون در محضر مردم است، چشم‌ها او را می‌بینند، مگر اینکه دیوانه باشد. اگر عاقل باشد این کار را نمی‌کند. پیغمبر و امام در محضر خدا هستند. آن‌گونه که ما در محضر مردم هستیم و لخت نمی‌شویم آنها هم در محضر خدا هستند و هیچ ممکن نیست که فکر گناه بکنند. در ذهنش خطور نمی‌کند تا برسد به اینکه انجام بدهد، چون در محضر خداست. چون معتقد است خدا نه تنها در جسمم بلکه در فکرم حاضر است، در نیّتم حاضر است. پس پیغمبر و امام به این معنا معصومند.

# بنا بر این جملۀ اوّل آیه این شد که منصب امامت، منصب آسمانی و جعل الهی دارد. جملۀ دوّم اینکه فرمان خدا در دست آنها است. قدرتشان نافذ و علمشان محیط است. همه چیز را می‌دانند و همه کار می‌توانند انجام بدهند البتّه به اذن خدا نه اینکه مستقلّاً.

# جوشش خیرات از وجود امام علیه السّلام

# جملۀ سوّم هم اینکه: «وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ»؛ ما در ساختمان وجودشان فعلِ خیرات را قرار داده‌ایم. طهارت از آنها می‌جوشد، از جانشان خیرات می‌جوشد؛ نماز، زکات، تقوی. آخر آیه هم می‌فرماید: «وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ»؛ آنها عابد بودند، واقعاً بندۀ ما بودند. جوان‌های عزیز متوجّه باشند پایۀ اوّل همۀ کمالات، عبادت است. چون آنها فقط ما را عبادت می‌کردند ما این کار را کردیم؛ امامت به آنها دادیم، فرمانِ ایجاد کردن به دست آنها دادیم و هم اینکه آنها را معصوم از خطا قرار دادیم.

# پس امامت به نظر ما شیعۀ امامیّه یک منصب آسمانی است، جعل الهی دارد، ساختنی نیست، اینکه مردم دور هم جمع شوند و خلیفه و امام بتراشند و بگویند این امام است این که حرف نشد. خیر، منِ خدا جعل امامت می‌کنم. من فرمان دست آنها می‌دهم. و اینکه آنها معصومند. ما کسی را امام قرار می‌دهیم که وقتی در رَحِم مادرش بود، دشمن بت بود.

# از فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین علیه السّلام نقل شده که گفته است من وقتی علی را حامله بودم هرگاه به مسجد الحرام می‌رفتم که در آن زمان کعبه بت‌خانه بود، وقتی به بت‌ها می‌رسیدم و کعبه را طواف می‌کردم درد در دلم می‌پیچید. شدیداً دلم درد می‌گرفت. وقتی از آنجا رد می‌شدم، آرام می‌شدم. این مسئله چندین بار تکرار شد و من فهمیدم که این بچّۀ در رَحِم من با این بت‌ها دشمن است و از آنها متنفّر است.

# چنین کسی را می‌گوییم امام. همان زمان که در رَحِم مادر بود دشمن بت بود. وقتی از مادر متولّد شد، هنوز لب به پستان مادر نزده خود را به آغوش پیغمبر صلّی لله علیه و آله و سلّم انداخت. در آغوش پیغمبر شروع به خواندنِ قرآن کرد. هنوز قرآن نازل نشده و پیغمبر به نبوّت مبعوث نشده، ده سال بعد پیامبر مبعوث خواهد شد، علی در آغوش پیغمبر شروع به خواندنِ قرآن کرد:

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ. الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ [[19]](#footnote-19)

# یعنی من امیرالمؤمنین هستم، مثل دو یار قدیمی و دو دوست دیرینه به هم رسیده‌اند.

# بازگو از نجد و از یارانِ نجد تا در و دیوار را آری به وَجْد [[20]](#footnote-20)

# بودم آن روز من از طایفۀ دُرْدکِشان که نه از تاک نشان بود و نه از تاکنشان [[21]](#footnote-21)

# خلقت امامان معصوم قبل از آفرینش عالم

# در زیارت جامعۀ کبیره می‌خوانیم که:

# خَلَقَکُمُ اللهُ اَنواراً فَجَعَلَکُمْ بِعَرْشِهِ مُحْدِقینَ

# خدا شما را به صورت انواری آفرید و گرداگرد عرشِ خود قرار داد.

# ما معتقدیم خداوند قبل از اینکه عالم را خلق کند شما امامان را خلق کرده است، شما را محیط بر عرش خودش قرار داده است. آنجا پیامبر اکرم و حضرت علی علیهما السّلام همدیگر را شناخته‌اند و اینجا با هم تجدید خاطره می‌کنند. آنجا همدیگر را دیده‌اند حالا در عالم طبیعت به آغوش پیغمبر افتاده و می‌گوید من همان رفیق دیرین شما هستم که با هم بودیم. قرآن را قبل از اینکه جبرئیلِ امین بیاورد من آوردم. این در زمانِ نوزادی است. بعد وقتی بزرگ می‌شود در بالای منبر می‌فرماید: «سَلُونِی قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُونِی»[[22]](#footnote-22)؛ قبل از این‌که مرا از دست بدهید هر چه می‌خواهید از من بپرسید.

# این‌قدر احاطۀ علمی به همه جا دارد که می‌فرماید: مردم! تا من در میان شما هستم و تا مرا از دست نداده‌اید که دنبالم بگردید و پیدایم نکنید هر چه می‌خواهید از من بپرسید، من راه آسمان را بهتر از زمین می‌شناسم. این جملات را مکرّر می‌گفت. هر کسی بعد از ایشان این جمله را گفت رسوا شد. چون این کلام لقمه‌ای است که در دهان هر کسی نمی‌گنجد. هر کس به‌غیر از علی علیه السّلام این لقمه را برداشت در گلویش گیر کرد و به دست و پا زدن افتاد و رسوا شد.

# رسوایی مُقاتِل بن سلیمان

# نوشته‌اند که «مقاتل بن سلیمان» از علمای سنّی بسیار معروف و خیلی دانشمند و سخنور و حاضر جواب بوده است. مغرور شد و خیال کرد که همه چیز را می‌داند و چون این سخنِ حضرت امیر علیه السّلام را شنیده بود او هم گفت: «سَلُونی عَنْ مادُونِ الْعَرش»؛ یعنی از عرش پایین‌تر هر چه می‌خواهید از من بپرسید. یکی از میان مردم برخاست و پرسید: حضرت آدم علیه السّلام وقتی می‌خواست حجّ خود را به‌جا آورد موقع تراشیدن موی سر، چه کسی سر او را تراشید؟ دیگری برخاست و پرسید مورچه که جذب غذا می‌کند این غذا را از راه روده جذب می‌کند یا از راه دیگر؟ اگر از راه روده است رودۀ مورچه کجا قرار دارد؟

# مُقاتل بعد از سرافکندگی گفت: این سؤال‌ها را خدا به ذهن شما انداخته است، خدا خواسته این دو سؤال را از من بپرسید تا من رسوا بشوم و حدّ خودم را بشناسم، پایم را از گلیمِ خود فراتر دراز نکنم.

# افسوس دانشمندان اروپایی از نشناختن مقام امام علی علیه السّلام

# در کتابی خواندم یکی از دانشمندان اروپایی که اهل نجوم و ستاره شناسی بود. گفته است: امروز ما به فکر تسخیر فضا و کرات آسمان افتاده‌ایم ولی در پیدا کردن راه آسمان‌ها به مشکل برخورد کرده‌ایم. بعد گفته بود: افسوس که روزگار ما را عقب انداخت، نتوانستیم دست به دامان امام علیّ ابن ابیطالب برسانیم، او گفته بود:

# سَلُونِي عَنْ‏ طُرُقِ‏ السَّمَاءِ فَإِنِّي أَخْبَرُ بِهَا مِنْ طُرُقِ الْأَرْضِ سَلُونِي‏ قَبْلَ‏ أَنْ‏ تَفْقِدُونِي [[23]](#footnote-23)

# از راه‌های آسمان از من بپرسید که من به راه‌های آسمان از راه‌های زمین آگاهترم، بپرسید پیش از آنکه مرا نیابید.

# هر چه از عمر بشر می‌گذرد و دانشمندتر می‌شود بیشتر به مقام امام علی علیه السلام پی می‌برد و انگشت حسرت به دندان می‌گزد، دنیای آن روز نتوانست حضرت علی علیه السلام را بشناسد، امروز هم نشناخته است و تا آخرین روز عمر بشر هم نخواهد شناخت. دنیا کوچک‌تر از این است که مقام حضرت علی علیه السّلام را در خود بگنجاند و او را نشان بدهد. یک پادشاه بزرگ در یک دهکده شناخته نمی‌شود. چه بسا یک کدخدا در نظر اهل دِه از شاه بزرگتر جلوه کند. چرا؟ چون دِه ظرفیت ندارد آن شکوه و عظمت را نشان بدهد. در ده که نمی‌شود نشان داد شاه لشکر دارد، سپاه دارد. عظمت شاه در دِه نمی‌گنجد.

# حضرت علی علیه السّلام آن شاه بزرگ است و جهان طبیعت آن دهکدۀ کوچک که نمی‌تواند او را در خود بگنجاند. اساساً ولایت ظِلِّ اُولوهیّت و رُبوبیّت است. همان‌طور که ادراکِ کُنه ربوبیّت بر بشر ممکن نیست، درک کُنه ولایت هم بر بشر ممکن نیست و نمی‌تواند آن را بشناسد. به همین جهت است که بشر دربارۀ حضرت علی علیه السّلام در دو قطب مخالف قرار گرفته است؛ یکی او را خدا می‌داند و دیگری او را کافر می‌خواند. چرا؟ چون انسان در شناختن حضرت علی علیه السّلام متحیّر است. آن کس که خدا می‌خوانَدَش اشتباه می‌کند و آن کس که کافر می‌نامدش او هم اشتباه می‌کند. این است که:

# نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت متحیّرم چه نامم شه مُلک لافَتی را

# حالا ما هر چه بگوییم قطره‌ای درمقابل اقیانوس بیکرانِ او هم حساب نمی‌شود.

# کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که تر کنم سرِ انگشت و صفحه بشمارم

# موعظۀ تکاندهندۀ علی علیه السلام به سُوَید بن غَفلَه

# یک جمله به عنوان موعظه از امام امیرالمؤمنین علیه السّلام به نقل از سوید بن غفله که از اصحاب ایشان است عرض می‌کنم. او می‌گوید در زمان حکومت امام علی علیه السّلام به منزل ایشان رفتم دیدم چیزی در خانه‌اش نیست. یک تکّه حصیری روی زمین انداخته و روی آن نشسته است. تعجّب کردم و گفتم:

يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِيَدِكَ بَيْتُ الْمَالِ وَ لَسْتُ أَرَى فِی بَيْتِكَ‏ شَيْئاً مِمَّا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْبَيْتُ **[[24]](#footnote-24)**

# بیت المال در دست شماست ولی در خانۀ شما چیزی که به آن احتیاج دارید وجود ندارد.

**از برکت شما مردم به نوایی رسیده‌اند ولی شما در خانه‌تان فرشی ندارید. ایشان زمام‌دار مملکت است و حکومت مطلقه دارد، مجموعه‌ای از چند کشور، یک کشور اسلامی را تشکیل می‌داده است. سوید می‌گوید امیرالمؤمنین نگاهی به من کرد و فرمود:**

يَابْنَ غَفَلَةَ َ إِنَّ اللَّبِيبَ لَا يَتَأَثَّثُ فِی دَارِ النُّقْلَةِ

# ای پسر غفله! خردمند و عاقل در خانه‌ای که می‌خواهد آن را ترک کند اثاثیّه جمع نمی‌کند.

# آدم مسافر خانۀ موقّت را تجمّلی نمی‌کند. من در این عالم مسافرم و این خانه، خانۀ موقّت من است خانۀ موقّتی که آراستن نمی‌خواهد. فرش‌های فراوان و پرده‌های الوان و امثال اینها که برای خانۀ موقّت نیست.

وَ لَنَا دَارٌ قَدْ نَقَلْنَا إِلَيْهَا خَيْرَ مَتَاعِنَا وَ إِنَّا عَنْ قَلِيلٍ إِلَيْهَا صَائِرُون‏

# ما خانۀ دیگری داریم که بهترین متاع و اثاث خود را به آنجا می‌فرستیم و به همین زودی به آن خانه می‌رویم.

# آیا عاقل آن نیست که آنجا را آباد کند؟ حالا می‌گوییم یا علی! اگر تو عاقلی، عقل ما پاره‌سنگ برمی‌دارد. اگر ما عاقلیم بی‌خود دنبالت را گرفته‌ایم و یاعلی یاعلی می‌گوییم. نه فکر ما فکرِ علی است و نه کارِ ما کار علی است. می‌فرماید: ای مردم! شما خانۀ موقّت را با خانۀ دائمی اشتباه گرفته‌اید. شما خانۀ دائمی را ویران کرده‌اید و خانۀ موقّت را آباد کرده‌اید. آیا این کار عُقَلایی است؟ چنان این خانۀ موقّت را محکم ساخته‌اید و برج‌های بلند ساخته‌اید که انسان با دیدنِ آن خنده‌اش می‌گیرد ولی آن خانۀ دائمی را خراب کرده‌اید. مگر انسان چقدر می‌خواهد در این دنیا زندگی کند؟ شما اینجا را با آنجا اشتباه گرفته‌اید.

# اشتباه دوّم اینکه شما خود را با غیرخود اشتباه گرفته‌اید. شما دائماً غیرخود را می‌آرایید به خود توجّهی ندارید. همه‌اش به اضافات خود می‌رسید. همه‌اش می‌گویید خانۀ من، فرش خانۀ من. پرده‌های خانۀ من. مقام و منصب من، مرکب من، مسکن من، مقامات من، پس خودِ «من» کجاست؟ خودِ «من» واقعاً گُم شده است. مرده‌پرستی می‌کنیم. اینها مرده‌اند؛ مسکن مُرده، مَرکب مُرده، بدن هم می‌میرد و ما فقط همین‌ها را تر و خشک می‌کنیم. اصلْ آن «من» است، همۀ اینها فرع هستند. اصلْ او است که زنده است بقیّه مرده‌اند. ما اصل را رها کرده و به فرع چسبیدیم. زنده را کشتیم مرده را زنده کردیم. این بدن مُردنی است آن چیزی که زنده است جان و روحِ من است که به آن توجّه نمی‌کنیم و از بین رفته است.

# منِ انسان در احاطۀ مرده‌ها

# نوشته‌اند یکی از روشندلانِ هوشمند تنها بر سر خاکی نشسته بود و غرق در فکر بود. یکی رسید و گفت: آقا! حال شما چطور است؟ گفت: چگونه خواهد بود حال آن کسی که مرده‌ای روی سرش نشسته؟ مرده‌ای روی دوشش نشسته، مرده‌ای پاهایش را بغل گرفته، مرده‌ای همۀ بدنش را گرفته، من شبیه مرده‌ها هستم. من را در میان مرده‌ها تر و خشک می‌کنند.

# آن مرد وحشت کرد و گفت: من که اینجا مرده‌ای نمی‌بینم. گفت: این‌که بالای سر من است (کلاه یا عمامه‌ای بوده)، این اوّل نباتی بوده زنده بوده ولی حالا مرده شده. این کفشِ من بدنِ حیوانی بوده زنده بوده ولی حالا مرده و پای مرا بغل گرفته. این لباس‌های من از نباتات و حیوانات بوده که مرده‌اند و مرا بغل گرفته‌اند. من اندر بغل مرده‌ها هستم و مرده‌پرستی می‌کنم.

# مولای ما هم فریاد می‌زند: «يَابْنَ غَفلَه» ای غفلت زده‌ها! ای خواب رفته‌ها! تا کی خواب؟ تا کی مرده‌پرستی؟ تا کی بدبختی؟ سر بیرون بیاورید و خود را بشناسید و خانۀ آینده را آباد کنید. آن چیزی را که همراه می‌برید آن را درست کنید. آن چیزی که همیشه با شما همراه خواهد بود اعمالتان است. آن را درست کنید. بقیّه همه چیز رفتنی است. این است که حضرت می‌فرماید: من مسافرم، در خانۀ مسافر تجمّل نمی‌کنم. خانۀ دیگری دارم و آنجا را آباد کرده‌ام.

# ولایت مهمترین سرمایۀ ما در این عالم

# ما سرمایۀ بزرگی داریم، سرمایۀ قرآن و عترت، ولی قدر نمی‌دانیم و نمی‌شناسیم. در این دنیا هر کسی سرمایه‌ای دارد؛ یکی به دارایی‌اش می‌نازد و می‌گوید من پول دارم. من زور دارم، نیروی نظامی دارم قبیله یا فامیل متشخّص دارم. یکی از ما می‌پرسد که شما چه دارید؟ با کمال افتخار می‌گوییم ما هم پدری مانند علیّ امیر علیه السلام داریم، مادری مانند زهرای اطهر داریم، دو گوشوارۀ عرش عظیم مانند حسن و حسین داریم، امام باقر و امام جعفر صادق و امام زمان علیهم السّلام داریم.

# اولئِكَ آبَائي فَجِئني بِمِثْلِهِم‏ إذا جَمَعَتنا یا جريرَالْمَجَامِعِ [[25]](#footnote-25)

# ای جریر! اینها پدران و نیاکان منند اگر می‌توانی در آن هنگام که در مجمعی گرد آمدیم همانند آنها را برای خود بر شمار.

# ما اینها را داریم. امیدواریم اِن‌شاءالله فردای محشر هم که از خاک برخاستیم، در آن غوغای وانَفسا که همه دنبال پناهگاه می‌گردند ما با صدای بلند فریاد بزنیم:

# يَا بَنِي الزَّهْرَاءِ أَنْتُمْ عُدَّتِي‏ وَ بِكُمْ فِي‏الْحَشْرِ مِيزَانِي ‏رَجَحَ [[26]](#footnote-26)

# ای فرزندان حضرت زهرا علیهم السّلام! شما سرمایۀ من هستید و روز قیامت به واسطۀ ولایت شما ترازوی اعمال من سنگین می‌شود.

**یک عمر سر به آستان شما نهاده بودم؛ یا علی! و یازهرا! می‌گفتم. حالا به دادم برسید. اِن‌شاءالله آن روز هم این صدا به گوشمان می‌رسد که:**

بُشْراكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدينَ فيها **[[27]](#footnote-27)**

# بشارت باد برشما امروز به بهشت‌هایی که نهرها از پای درختان آن جاری است، جاودانه در آن خواهید ماند.

# حالا دست به دامن آنها نهاده‌ایم و اِن‌شاءالله بعد از مرگ هم به یا بَنِی الزَّهرای ما جواب مثبت عنایت می‌کنند.

# و السّلام علیکم و رحمة الله و برکاته

1. - سورۀ انبیاء، آیۀ 73. [↑](#footnote-ref-1)
2. - سورۀ روم، آیۀ 14. [↑](#footnote-ref-2)
3. - سورۀ روم، آیۀ 15. [↑](#footnote-ref-3)
4. - سورۀ روم، آیۀ 16. [↑](#footnote-ref-4)
5. - سورۀ حدید، آیۀ 13. [↑](#footnote-ref-5)
6. - سورۀ نور، آیۀ 35. [↑](#footnote-ref-6)
7. - سورۀ نور، آیۀ 40. [↑](#footnote-ref-7)
8. - سورۀ بقره، آیۀ 257. [↑](#footnote-ref-8)
9. - سورۀ مائده، آیۀ 15. [↑](#footnote-ref-9)
10. - سورۀ زخرف، آیات 1 و 2. [↑](#footnote-ref-10)
11. - سورۀ یس، آیۀ 12. [↑](#footnote-ref-11)
12. - سورۀ بقره، آیۀ 30. [↑](#footnote-ref-12)
13. - سورۀ ص، آیۀ 26. [↑](#footnote-ref-13)
14. - سورۀ بقره، آیۀ 124. [↑](#footnote-ref-14)
15. - سورۀ بقره، آیۀ 124. [↑](#footnote-ref-15)
16. - کافی، جلد 1، صفحۀ 175. [↑](#footnote-ref-16)
17. - سورۀ یس، آیۀ 82. [↑](#footnote-ref-17)
18. - سورۀ کهف، آیۀ 110. [↑](#footnote-ref-18)
19. - سورۀ مؤمنون، آیات 1 و 2. [↑](#footnote-ref-19)
20. - شیخ بهایی، نان و حلوا. [↑](#footnote-ref-20)
21. - جامی. [↑](#footnote-ref-21)
22. - ارشاد القلوب، جلد 2، صفحۀ 374. [↑](#footnote-ref-22)
23. - **نهج الحقّ و کشف الصّدق، صفحۀ 346.** [↑](#footnote-ref-23)
24. - ارشاد القلوب، جلد 1، صفحۀ 158. [↑](#footnote-ref-24)
25. - دلائل الصّدق، جلد 5، صفحۀ 44. [↑](#footnote-ref-25)
26. - الاحتجاج، جلد 1، صفحۀ 183. [↑](#footnote-ref-26)
27. - سورۀ حدید، آیۀ 12. [↑](#footnote-ref-27)